**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و چهارم\_ 3 اسفند 1399**

**[کلام آیت الله وحید در فرق تعارض و تزاحم]**

کلام در تقریب اول از رأی دوم بود برای بیان افتراق بین التزاحم و التعارض مبتنی بر این نکته که ثابت کند ناتوانی و قصور قدرت مکلف در تزاحم در جمع بین دو تکلیف تأثیر این قصور قدرت در مرحلۀ فعلیت است. چون این مسلک که بنیانش از محقق نائینی اعلی الله مقامه هست، و طبقات بعد از ایشان شاگردان بلاواسطه و شاگردان مع الواسطة ایشان بر همین منوال مشی کرده­اند، و فرق بین تعارض و تزاحم را بیان کرده­اند، از جمله شیخنا الاستاد دامت برکاته، لازم است در همین­جا و پیش از تبیین اشکالات سید سیستانی بر این تقریب فرمایش استاد بزرگوار دامت برکاته در این زمینه نقل کنیم، تا با یک بیان دیگری از همان مسلک محقق نائینی دفاع شده باشد.

حضرت استاد در این تقریراتی که از ایشان چاپ شده و مورد تأیید خودشان هم هست[[1]](#footnote-1)، وارد بحث افتراق بین التعارض و التزاحم می شود. پس از آن که تصریح می­فرمایند به این که بین تعارض و تزاحم، یک قدر مشترک و به تعبیر این بزرگوار، نقطۀ مشترکه­ایی هست، و آن نکتۀ مشترکه تمانع است، هم دو دلیل متعارض، هم دو دلیل متزاحم، هر دو تمانع دارند در تعارض روایتی که دال بر وجوب صلاة جمعه است، با روایتی که دال بر عدم وجوب جمعه است، متعارضین هستند و تمانع دارند، هر یک دیگری را مانع است، در متزاحمین هم دلیل وجوب نماز و دلیل وجوب ازالۀ نجاست از مسجد، فی آخر الوقت تزاحم دارند، یعنی تمانع دارند، هر دلیلی می گوید سراغ من برو و منع از دیگری می کند. پس اصل تمانع نکتۀ مشترکه­ایی است بین التعارض و التزاحم اگر چه خواهیم گفت نحوۀ تمانع در تعارض با نحوۀ این تمانع در تزاحم متفاوت است.

**[وجوه افتراق تعارض و تزاحم]**

ایشان بعد از بیان این قدر مشترک می­فرماید وجه افتراق بین تزاحم و تعارض، در 5 جهت نهفته است:

1. فی الحقیقة
2. فی الموضوع
3. فی المبدأ
4. فی المنتهی
5. فی المرجحات

**[افتراق اول]**

اما افتراق اول که در حقیقت تعارض و تزاحم است، یعنی بین این دو تفاوت ماهوی مشاهده می­شود، حقیقت تعارض از حقیقت تزاحم جدا است، درست است هر دو در تمانع مشترک هستند، اما تمانع تعارضی با تمانع تزاحمی فی الحقیقة متفاوتان.

ریشۀ این تفاوت هم به این بر می گردد که اولا نظر محقق نائینی و من تبعه کشیخنا الاستاد بر این است که کیفیت جعل قضایای شرعیه به نحو قضایای حقیقیه است. و تفسیری که محقق نائینی از قضایای حقیقیه ارائه می دهد، و مدرسۀ ایشان هم این تفسیر را پذیرفته است؛ لذا در فرمایشات سیدنا الخوئی، اعلی الله مقامه الشریف بارها به این مطلب تصریح شده است، این که لب قضایای حقیقیه قضایای شرطیه است. یعنی اگر موضوع محقق شد این حکم هست. شارع می تواند ولو در عالم یک مستطیع هم نباشد، بفرماید به نحو قضیۀ حقیقیه حج بر مستطیع واجب است، معنای این قضیۀ حقیقیه این است به نحو قضیۀ شرطیه که اگر مکلفی در خارج موجود شد، و موصوف شد بأنّه مستطیعٌ یجب علیه الحج و لو الآن در خارج مستطیعی نباشد، بیان این جمله به نحو قضایای حقیقیه مشکلی ندارد.

این مبنای اول برای بیان افتراق اول.

ثانیا این افراق اول مبتنی بر این نکته و مطلب مهم است که وزان موضوع نسبت به حکم، وزان علت است نسبت به معلول و بهذا صرّح شیخنا الاستاد دامت برکاته کثیرا هم در بحث اصول و هم در فقه. معنای کالعلة بودن موضوع برای حکم این است که تا موضوع مع تمام قیوده و شروطه و منها القدرة محقق نشود، حکم به مرحلۀ فعلیة نمی­رسد. فعلیت حکم مدیون تحقق موضوع است به تمام قیوده و شروطه.

حال که اولا نحوۀ جعل قضایای شرعیه به نحو قضایای حقیقیه است، آن هم نه قضیۀ حقیقیه آن گونه که برخی از منطقیین بیان می­کنند و اگر مراجعه کنید می­بینید در تفسیر و تبیین حقیقت قضایای حقیقیه بین اهل معقول و دانشمندان منطق اختلاف است، ما را با آن بیانات، با آن اختلافات کاری نیست، آن­چه مقصود ایشان، مقصود محقق خویی، مقصود محقق نائینی، از قضیۀ حقیقیه است، همان بود که گفتم.

ثانیا با توجه به این که این اعاظم معتقد هستند فعلیت حکم، معلول و مدیون فعلیت موضوع مع تمام قیوده و شروطه است، با عنایت به این دو سخن استاد بزرگوار ما این است که افتراق حقیقی بین تعارض و تزاحم هست، و آن این است که تعارض یعنی تمانع، تعارض یعنی عدم امکان جمع بین دو دستور، فی مرحلة الجعل.

چون نمی­شود هم وجوب جعل شود، هم عدم الوجوب، مثلا در مورد نماز جمعه نمی­شود هم وجوب جمعه جعل شود، هم حرمت جمعه، جمع بین این دو در مرحلۀ جعل فی متعلق واحد ممنوع است. پس درگیری دو دلیل در متعارضین در مرحلۀ جعل است، امّا در تزاحم هم تمانع هست، امّآ این تمانع در مرحلۀ جعل نیست، هیچ مشکلی ندارد، که به نحو قضیۀ حقیقیه، بگوید "صل" و "ازل النجاسۀ عن المسجد" چون هر دو جمله به نحو قضیۀ حقیقیه است، در مرحلۀ جعل، در جعل وجوب نماز، به صورت مطلق، و جعل وجوب ازاله به صورت مطلق، محذوری در جعل دو حکم نیست. چون معنای قضیۀ حقیقیه این است که یجب الصلاة علی من هو قادرٌ علی الصلوة. تجب الإزالة علی من هو قادر حین الإزالة علی الإزالة. کاری ندارد الآن بنده قادر هستم، یا قادر نیستم، آن­چه برای قانون­گذار به نحو قضایای حقیقیه مهم است این که فرض وجود یک قادر بر صلاة کند، فرض وجود یک قادر بر ازاله کند، به نحو قضیۀ حقیقه­ایی که مآل و بازگشت آن به قضایای شرطیه است، بگوید یجب الصلاة و این یعنی ان وجود لفی الخراج مکلف و او موصوف به قادر شد نماز برای او واجب است و اگر در خارج مکلفی موجود شد و موصوف به قادر شد، ازاله بر او واجب است، هر دو به نحو قضیۀ حقیقیه است که اصل جعل مشکلی ندارد.

بله با توجه به آن­چه در مطالب پیشین گفتیم، فعیلت هر دو حکم در حکمین متزاحمین قابل قبول نیست، هم انقاذ این غریق، بر او فعلی باشد، هم انقاذ آن غریق بر او فعلی باشد، فعلیت ممکن نیست، راز و رمز عدم امکان فعلیت هم این بود که بر مسلک استاد، فعلیت حکم مدیون و معلول تحقق موضوع است با تمام قیود و شروطش، و از آن جمله قدرت، چون در این جا قدرت بر جمع نیست، موضوع محقق نشده است مع قیوده، موضوع که محقق نشد، حکم فعلیت ندارد، نه این که جعل حکم اشکالی دارد.

همۀ آنچه عرض کردیم و ان شاء الله مورد توجه قرار گرفت، توضیح این چند خطی است که می خوانم عین متن تقریرات که این ها را با مطالب بنده باید ضمیمه کنید.

**قال دام ظله و اما افتراق بینهما فی الحقیقة**. این که در حقیقت هر دو متفاوت هستند، ماهیت این، از ماهیت آن جداست، حقیقت این از حقیقت آن جداست، اگر چه هر دو تمانع هستند، اگر چه در تعارض تمانع است، در تزاحم هم تمانع هست، ولی از هم جدا هستند در حقیقت،

**فلانّ التعارض عبارةٌ عن التمانع و عدم امکان الجمع، فی مرحلة الجعل، لامتناع جعل الوجوب و عدمه، او جعل الحرمة او جعل الوجب و الحرمة لمتعلق واحد**. ما مثال زدیم نماز جمعه، متعلق واحد، هم واجب باشد هم نباشد، که بشود نقیضین، یا هم واجب باشد و هم حرام که بشود ضدین، این محال است؛ چرا محال است؟ اگر به نحو نقیضین بگوید، چه طلب جمع نقیضین، واجب و عدم واجب، اگر به نحو ضدین به گوید، واجب و حرام، می شود طلب جمع بین ضدین، و این حکیمانه نیست، حکیم هیچ گاه طلب النقیضین نمی­کند، حکیم هیچ گاه طلب الضدین نمی کند، پس تمانع تعارضی مربوط شد به جعل،

**بخلاف تزاحم فانّه لا محذورَ فی اصل الجعل الحکمین لعدم التنافی بینهما**، نماز با ازاله تافی ندارد

**فیجعل وجوب الصلاة علی کل قادر، مع جعله لوجوب ازالة النجاسة علیه، منتها، بنحو القضیة الحقیقیة.**

پس در تزاحم به خلاف تعارض، در مرحلۀ جعل بینهما درگیری و تمانع نیست، جعل متزاحمین به نحو قضیۀ حقیقیه که حقیقت آن قضیه شرطیه بود، مانعی ندارد،

**نعم فعلیة الحکمین غیر ممکنه**، آنی که تمانع هست، در مرحلۀ فعلیت است، رازش را بیان کردیم و آن این بود که فعلیت حکم مدبیون و معلول، فعلیت موضوع است. بله جعل حکم هم مدیون تصور موضوع است، بدون تصور موضوع جعل ممکن نیست اما فعلیت حکم منوط بر وجود خارجی موضوع است، تحقق موضوع، مع تمام قیوده و شروطه،

**کأن یجب الانقاذ فعلا علی کل قادر**، فعلا هر قادری باید انقاذ کند،

**فیجب فعلا انقاذ الغریقین و لیست عنده الاقدرة واحدة علی انقاذ احدهما**، این هم یک قدرت بیشتر ندارد بر انقاذ یکی از این ها، این جا تمانع در مرحلۀ امتثال است، و این تمانع در مرحلۀ امتثال، بروزش، ظهورش، اثرش، با بیانی که شد، فی مرحلۀ الفعلیة است

**و هذا هو الفرق الاساسی بین التعارض و التزاحم**

این تازه فرق اول، تا ببینیم چهار فرق بعدی چیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. المغنی فی الأصول، جلد سوم، صفحۀ 28، 29 و 30 [↑](#footnote-ref-1)